

فهرست

هفت	یادداشت مترجم برای چاپ دوم
نه	بخشی از دیباچه مترجم به چاپ اول
هفده	پیشگفتار مؤلف به چاپ اول
نوزده	پیشگفتار مؤلف به چاپ دوم

بخش اول: زندگی

۳	فصل اول: مشاهدات یک فرانسوی
۳۰	فصل دوم: منشأ تصوف
۴۷	فصل سوم: سرگذشت شیخ
۸۲	فصل چهارم: در مقام ارشاد

بخش دوم: اعتقادات

۱۲۹	فصل پنجم: وحدت وجود
۱۴۰	فصل ششم: عالمهای سه گانه
۱۵۸	فصل هفتم: اسرار حروف
۱۶۹	فصل هشتم: السلام
۱۸۳	فصل نهم: رؤیت خدا
۱۸۸	فصل دهم: پاکی
۱۹۸	فصل یازدهم: نماز

بخش سوم: ابعاد دیگر

- ۲۱۱ فصل دوازدهم: قرابت معنوی
- ۲۱۷ فصل سیزدهم: گزیده‌ای از کلمات قصار شیخ
- ۲۳۰ فصل چهاردهم: گزیده‌ای از اشعار شیخ

پیوسته‌ها:

- ۲۴۳ آثار شیخ
- ۲۴۶ کرسی‌نامه

یادداشت مترجم برای چاپ دوم

هجده سال پیش وقتی که ترجمه فارسی عارفی از الجزایر منتشر می شد، اطلاعات ما در زبان فارسی درباره تصوف و عرفان در کشور الجزایر و به طور کلی شمال آفریقا بسیار اندک بود؛ و حال نیز که بعد از این همه سال، این کتاب تجدید چاپ می شود، میزان اطلاعات ما در این خصوص تفاوتی نکرده است. ولی تصویری که ما امروزه از الجزایر و وضع مسلمانان این کشور داریم با تصویری که از این کشور و اتباع آن در گذشته داشتیم تا حدود زیادی فرق کرده است. در دهه پنجاه که من این کتاب را ترجمه می کردم الجزایر کشوری بود که سالها مبارزه با استعمار و فداکارها و از خودگذشتگیهای کم نظیر مردم خود را پشت سر داشت و به آن مفتخر بود. ولی متأسفانه در سالهای اخیر، به هر دلیل که هست، ما تصویر دیگری از این کشور پیدا کرده ایم - تصویری هولناک از بی رحمیها و آدم کشیها و جنایات فجیع قرون وسطایی، که متأسفانه این اعمال را معمولاً به گروههای سیاسی اسلامی نیز نسبت می دهند. البته این تصویرسازی بدون شک کار رسانه هاست، زیرا رسانه ها معمولاً جنبه های خاصی از وقایع را در نظر می گیرند و سپس آنها را به کل وضعیت موجود یک کشور تعمیم می دهند. اصولاً اطلاعاتی که ما از طریق رسانه ها درباره مردم کشورهای دیگر کسب می کنیم، اگر هم صحیح باشد، سطحی است و از طریق این اطلاعات و اخبار نمی توان به عمق اعتقادات و روحیات مردم آن کشورها پی برد. برای پی بردن به عمق اعتقادات و روحیات مردم یک کشور باید به کتابهایی رجوع کرد که صادقانه و به طور همه جانبه فرهنگ و دین و روحیات آن مردم را معرفی می کنند. کتاب عارفی از الجزایر به نظر من می تواند تا حدودی این کار را در مورد مردم الجزایر برای ما ایرانیان انجام دهد. این کتاب مسلماً تصویری حقیقی تر و زیباتر از اسلام در الجزایر برای ما ترسیم می کند. شیخ احمد علوی، که سرگذشت و عقاید و حالات او در این کتاب شرح داده شده است، شصت و هفت سال پیش از

دنیا رفته است، و مطالبی که در این کتاب آمده است ناظر به دهه‌های اول قرن حاضر میلادی است. ولی به طور کلی اعتقادات و روحیات و اخلاق دینی چیزی نیست که به این زودی از میان مردم یک سرزمین رخت بر بندد. من مطمئنم که در بطن جامعه اسلامی الجزایر اثری از زیباییها و معنویت و انسانیت و شرف و کرامتی که ما در این کتاب در چهره یکی از مسلمانان الجزایری مشاهده می‌کنیم هنوز هم هست. بنابراین، خواندن این کتاب امروزه نیز می‌تواند ما را با چهره‌ای واقعی‌تر از مسلمانان الجزایر آشنا سازد.

در اینجا لازم می‌دانم که از دو دوست عزیزم تشکر کنم، یکی از آقای لطف‌الله ساغروانی که با انتشار مجدد این ترجمه، در سلسله انتشارات هرمس، موافقت کرد و دیگر از آقای حسین مشتاق که کار نظارت بر امور فنی و حرفه‌چینی مجدد را به عهده گرفت.

نصرالله پورجوادی

(۲۳ اسفند ۱۳۷۷)

بخشی از دیباچه مترجم به چاپ اول

دکتر مارتین لینگز، مؤلف کتاب حاضر، اصلاً انگلیسی است. وی در سال ۱۹۰۹ میلادی در خانواده‌ای پروتستان متولد شد. از حدود بیست سالگی به بعد، مانند بسیاری از جوانان غربی، اعتقاد خود را به مسیحیت از دست داد، ولی برخلاف ایشان دست از طلب حقیقت برنداشت. وی پس از سالها مطالعه در ادیان، در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ در نتیجه آشنایی با بعضی از مسلمانان الجزایری و مراکشی شیفته اسلام شد و توسط ایشان به اسلام مشرف گردید. این عده خود از پیروان صوفی و عارف الجزایری شیخ احمد العلوی بودند که در سال ۱۹۳۲ خرقه تهی کرده بود. دکتر لینگز نیز طبعاً به این فرقه گروید.

مارتین لینگز که پس از تشرف به اسلام، ابوبکر سراج‌الدین نامیده شد با قلم و قدم همه عمر خود را تاکنون وقف تحقیق در معارف اسلامی و معرفی آنها به غرب و دفاع از اسلام نموده است. علاوه بر کتاب حاضر آثار دیگر او چون کتاب *الیقین (The Book of Certainty)* و *تصوف چیست؟ (What is Sufism?)* و مقالاتی که درباره «تصوف» در *دائرةالمعارف بریتانیکا* و کتاب دین در خاورمیانه نوشته است، همگی این مدعا را اثبات می‌کند.

کتاب عارفی از الجزایر که به شرح احوال و معرفی و ترجمه آثار شیخ احمد العلوی اختصاص دارد حاصل سالها تحقیق و مطالعه مارتین لینگز در زمینه تصوف اسلامی بخصوص طریقت شیخ علوی است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۶۱ با عنوان قدیمی *مسلمان در قرن بیستم (A Moslem Saint of the Twentieth Century)* منتشر شد. عنوان کتاب در غرب بسیار گویا و حائز اهمیت است و درک مقصود مؤلف از انتخاب آن نزد کسانی که با بحران دین در غرب آشنایی دارند دشوار نیست. آرتور جان آبری، مستشرق انگلیسی، در خاتمه کتاب خود به نام *تصوف (Sufism)* اظهار داشته بود که تصوف چیزی است که دوره آن خاتمه یافته و طریقتی که غزالی‌ها و

ابن عربی‌ها و مولوی‌ها بدان تعلق داشتند زمانش سپری شده است و هرگز تکرار نخواهد شد. این طرز تفکر در غرب کم و بیش میان مستشرقان در نیمه اول قرن حاضر شایع بوده است. عنوان کتاب لینگز دقیقاً در ردّ این مدعاست. از نظر لینگز که خود از نزدیک با اسلام و بخصوص با یکی از فرقه‌های تصوف و پیروان شیخی عارف آشنا بوده نه تنها طریقت و معنویت اسلامی نمرده، بلکه حی و حاضر، لااقل تا آنجا که وی مطلع بوده، در همسایگی اروپا یعنی در کشور الجزایر وجود داشته است. شیخ احمد علوی یکی از افراد بی‌شماری است که در عصر حاضر در دامن اسلام پرورش یافته و از تعالیم معنوی و عرفانی آن بهره‌مند شده‌اند، و اگر حتی یک نمونه از اشخاصی در ردیف قدیسان بزرگ قرون وسطی و عرفا و صوفیان نامی هنوز هم در اسلام وجود داشته باشد، کافی است که بر مدعای کسانی مانند آبربری خط بطلان کشد.

اصطلاح قدیس (Saint) در زبانهای اروپایی گاهی در مورد مسلمانان نیز به کار رفته است. ولایت مقام قرب است و ولی یا قدیس کسی است که توانسته است بر اثر مجاهدت و از پرتو لطف و عنایت حق به این مقام برسد. اروپاییان عموماً شرایط زندگی ماشینی و غفلت‌انگیز زمان را مناسب برای پرورش چنین مردانی نمی‌دانند، و لذا قدیسان از نظر ایشان کسانی بودند که زمان آنان گذشته است، و البته نه تنها در مسیحیت بلکه در اسلام نیز زمینه مساعد برای تربیت چنین افرادی موجود نیست. اما لینگز با جرئت و شهامت مدعی شده است که اسلام دینی است که در قرن بیستم نه تنها زنده است و عامه مردم بدان معتقدند، بلکه ذاتاً از چنان برکت و معنویتی برخوردار است که هنوز می‌تواند مردانی را همانند قدیسان و اولیاء سده‌های میانه و صدر اسلام در دامن خود پروراند. بدین ترتیب دکتر لینگز خواسته است نه به صرف ادعا بلکه با ترسیم زندگی یک شخص و نقل و شرح آراء و افکار وی مدعای خود را درباره حقایق و حقیقت اسلام در قرن بیستم به اثبات رساند.

روش مؤلف نیز در این کتاب در نوع خود کم نظیر است. با نگاهی به طرح کلی کتاب هنرمندی وی را در ارائه و نمایش موضوعی که انتخاب کرده است تا حدودی می‌توان مشاهده کرد. وقتی فیلمبرداری می‌خواهد شهر یا خانه‌ای را معرفی کند ابتدا موضوع خود را از دور نشان می‌دهد و پس از آنکه صحنه‌های مختلف خانه را از زوایای متعدد نشان داد و بدین ترتیب بیننده را با بیرون خانه و موقعیت جغرافیایی آن آشنا کرد، ناگهان او را به درون خانه می‌برد و از پیها و ستونهای اصلی آن شروع

کرده به تدریج به وصف دیوارها و سقفها و سایر اجزاء و بالاخره لوازم خانه و سکنه آن می‌پردازد. مؤلف نیز همین کار را در کتاب خود با شیخ العلوی نموده است. وی ابتدا از دور تصویری از شیخ برداشته است، تصویری که خود با قلم یک خارجی ترسیم شده است. پزشکی است فرانسوی که از کشور خود به یکی از ممالک مستعمره اعزام شده است. تربیت این پزشک اروپایی کاملاً غیر دینی است - وی نه به خدا اعتقاد دارد و نه به آخرت. اما همین شخص بر اثر معاشرت با شیخ در طول سالهای آخر عمر او و مشاهده زندگی و کردار و رفتار و ملاحظه تقوای او و شنیدن سخنانش درمی‌یابد که یک چیزی در این شیخ مسلمان هست که به وصف در نمی‌آید. حالتی در او هست که حکایت از حقیقتی غیر ملموس و در عین حال واقعی می‌کند - چیزی که همه آن بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی را در درون پزشک فرانسوی در معرض پرسش قرار می‌دهد. صداقت و صمیمیت در سراسر این گزارش موج می‌زند. دکتر کاره (Carret) از چیزی سخن می‌گوید که با تمام وجود خود احساس کرده است، در واقع این یکی از صادقانه‌ترین و جذابترین گزارش‌هایی است که یک نفر غربی درباره شیخی مسلمان که از نزدیک با او آشنا بوده ارائه کرده است. از لحاظی هم می‌توان ملاقات و برخورد دکتر کاره بی‌دین و ایمان با شیخ العلوی را ملاقات و برخورد دو فرهنگ دانست - فرهنگ بی‌محتوا و خالی از معنویت غرب با فرهنگ دینی و معنوی اسلام - و یا برخورد ارزشهای فرهنگ جدید اروپایی با ارزشهای اصیل اسلامی. این فصل بخوبی نشان می‌دهد که اگر غربیان و پیروان ایشان در شرق دست از اغراض خود برداشته از روی صداقت با اسلام و بخصوص معنویت و جنبه عرفانی آن آشنا شوند هرگز نمی‌توانند نسبت بدان بی‌اعتنا بمانند.

فصول دیگر کتاب نیز هر یک ما را با یکی دیگر از جنبه‌های زندگی یا تعالیم شیخ آشنا می‌کند. مؤلف پیش از اینکه سرگذشت شیخ را آغاز کند، فصلی کامل به بیان منشاء تصوف اختصاص داده است. این فصل که تماماً توسط لینگز تألیف شده برداشتی است که مؤلف از تصوف اسلامی داشته است. وی سعی کرده است نشان دهد که تصوف اساساً ریشه‌های قرآنی دارد، و لذا این طریقه ذاتاً اسلامی است. در درجه دوم، خاستگاههای تصوف را احادیث پیغمبر اکرم دانسته است، خصوصاً حدیثی که در آن میان اسلام و ایمان و احسان فرق نهاده شده است.

سرگذشت شیخ که بیشتر از زبان خود او نقل شده موضوع فصل سوم کتاب است. در این فصل از وقایع پیش از تولد احمد علوی و حوادث جوانی او و دوران

تحصیلش و آشناییش با مرشد طریقتش شیخ محمد بوزیدی و همچنین واقعه‌ها و سیرهایی که دیده و بالاخره جلوس او بر مسند ارشاد سخن رفته است.

در فصل چهارم، در ضمن آشنایی بیشتر با زندگی شیخ العلوی، با نکاتی مهم از اصول طریقه علوی آشنا می‌شویم. علاوه بر آن، در این فصل نسبتاً بلند دفاعیاتی که شیخ از تصوف و برخی از آداب صوفیه کرده، از قبیل ذکر گفتن و تسبیح در دست گرفتن و شرکت در مجالس سماع و زیارت مزار اولیای خدا که مورد اعتراض بعضی از به اصطلاح مصلحان و متجددان بوده، نقل گردیده است. برخورد شیخ بخصوص با کسانی که تحت تأثیر فرهنگ استعماری غرب واقع شده و خود را در برابر ظواهر تمدن غرب باخته و به خیال خود قصد دارند اسلام را و جامعه مسلمانان الجزایر را از خرافات پاک کنند، و همچنین برخورد شیخ با نفوذ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی دولت استعمارگر فرانسه که سالها کشور مسلمان الجزایر را تحت اشغال خود داشت، بسیار جالب و خواندنی است. دفاعی که شیخ در این فصل از اسلام می‌کند، الحق برای همه کسانی که عمیقاً به اسلام و حقیقت آن عشق می‌ورزند آموزنده است.

در فصل پنجم که نخستین فصل از بخش دوم کتاب است تحت عنوان «وحدت وجود» مطالبی گفته شده است که غالباً درباره هر صوفی دیگر می‌توان گفت و اختصاصی به شیخ احمد علوی ندارد. مؤلف در این فصل بیشتر کوشیده است تا نظریه وحدت وجود را برای خوانندگان غربی توجیه کند و حملات مستشرقان را به این نظریه دفع کند. از نظر خوانندگانی که با آثار محیی‌الدین و شاگردان او، بخصوص عرفا و حکمای ایرانی، و مکتب صدرالدین شیرازی آشنایی دارند، فصل پنجم نسبتاً ضعیف می‌نماید.

گفتار خود شیخ درباره وحدت وجود و همچنین مسائل عرفانی و کلامی از قبیل تنزیه و تشبیه حق و توجیه افعال و صفات و ذات و عوالم سه‌گانه ملک و ملکوت و جبروت مباحث فصل ششم را تشکیل داده است. در این فصل به حقایقی اشاره شده است که در شهادتین نهفته است، و شیخ در تفسیر خود، کلمه محمد رسول الله را کنایه از سه عالم دانسته است: محمد کنایه از عالم ملک، رسول و رسالت کنایه از عالم ملکوت، والله کنایه از عالم جبروت.

فصل هفتم، به استثنای چند جمله اول آن، همگی از رساله شیخ احمد به نام الانموذج الفرید برگزیده و ترجمه شده است. پس از نقل دو حدیث از پیغمبر اکرم درباره پنهان بودن همه اسرار در قرآن، و همه قرآن در فاتحه، و همه فاتحه در

بسم الله، و سپس پنهان بودن همه اسرار در باء و اسرار باء در نقطه تحت باء، شیخ العلوی به تفسیر عرفانی خود در این باره پرداخته و نقطه مزبور را کنایه از غیب ذات حق دانسته و حروف دیگر را (در زبان عربی) به عنوان تجلیات حق معرفی نموده است.

«السلام» عنوان فصل هشتم است که به معنی آرامش و طمأنینه‌ای فوق حرکت و سکون تعریف شده است. در این فصل از مطالبی چون ولایت و نبوت و برتری ولایت نبی بر نبوت او و همچنین فنا و مر اختیار که انسان کامل بدان می‌رسد بحث شده است. این مقامات همه لازمه آن آرامش معنوی و روحانی انسان کامل است که در نهایت سیر و سلوک خود بدان دست می‌یابد.

در فصل نهم درباره رؤیت حق با چشم باطن و چگونگی رؤیت او با چشم ظاهر توسط انبیاء (خصوصاً خاتم الانبیاء) و اولیاء بحث شده است. در فصلهای دهم و یازدهم به ترتیب پاکی معنوی و اسرار طهارت از جمله وضو و غسل و سپس نمازهای روزانه و اسرار آن و سرانجام کیفیت مر اختیار و اسرار نماز میت (کسی که به مر اختیار مرده است) تشریح شده است.

هرچند که مارتین لینگز سعی کرده است سرگذشت شیخ و حالات و مقامات او را در این کتاب منصفانه و غالباً از زبان دیگران بیان کند، گاهی هم در حق او، مانند اغلب مریدانی که به شیخ خود وفادارند، غلو کرده است. این مطلب را در فصل دوازدهم کتاب بخوبی می‌توان ملاحظه کرد. دلیل این امر این است که لینگز خود از پیروان سلسله علوی درقاوی است و اگرچه هرگز موفق به دیدن شیخ احمد نشد (شیخ احمد در سال ۱۹۳۲ فوت شد و لینگز پنج سال بعد وارد طریقه او شد) لکن مانند یک مرید وفادار همان هاله‌ای را که دکتر کاره در فصل اول از آن سخن گفته است، در ذهن خود پیرامون شیخ العلوی ترسیم کرده و بازتاب آن نیز در چندین جای کتاب بخوبی محسوس است.

فصل سیزدهم برگزیده‌ای است از کلمات قصار شیخ در مباحث عرفانی که لینگز سعی کرده است آنها را تفسیر کند. قضاوت درباره این تفاسیر را به عهده خوانندگان می‌گذاریم. پس از آن، در فصل چهاردهم، برگزیده‌ای از اشعار شیخ احمد نقل شده است که ما آنها را از روی متن عربی نقل کرده‌ایم. ترجمه انگلیسی این اشعار خالی از دقت و ذوق نیست، ولی متأسفانه باید اعتراف کنم که این ذوق و سلیقه را بنده نمی‌توانستیم در ترجمه فارسی حفظ نمایم، و لذا صلاح در این دیدم که آنها را به

همان صورت نقل کنم. به هر حال گمان نمی‌کنم خوانندگانی که عربی نمی‌دانند با وجود گنجینه‌هایی از شعر فارسی که در اختیار دارند چیزی از دست داده باشند.

اگرچه این کتاب در وهله اول برای خوانندگان غربی تألیف شده است، مطالعه آن برای خوانندگان شرقی و بخصوص مسلمانان نیز خالی از فوایدی نیست و به همین جهت ما در صدد ترجمه فارسی آن برآمدیم. البته مطالب کتاب آن قدر به گوش خوانندگان مسلمان و بخصوص کسانی که مطالعاتی درباره حالات و اقوال عرفا داشته‌اند آشناست که با خواندن کتاب بکلی بعد مسافت را از یاد خواهند برد. این خود جای بسی شگفتی است که شخصی در شمال آفریقا در اوایل قرن بیستم طوری زندگی کند و سخنانی بگوید و چیزهایی بنویسد که گویی همه اینها قرن‌ها پیش در یکی از شهرهای ایران یا هند و پاکستان صورت گرفته است. به هر حال، از آنجا که مطالب کتاب غالباً ترجمه آثار خود شیخ است و آنچه از مؤلف انگلیسی یا دکتر کاره و دیگران بیان شده با صداقت و از روی حسن نیت اظهار گردیده است، این کتاب با آثار تحقیقی مستشرقان که زاینده کنجکاوهای غیر معنوی و نیت غیر دینی ایشان است فرق دارد.

یک مطلب دیگر را نیز در خصوص فواید این کتاب برای خوانندگان فارسی باید ذکر کرد. هدفهای مؤلف در تألیف کتاب بدون شک متعدد بوده است و شمردن یکایک آنها نیز برای ما میسر نیست. لکن قدر مسلم این است که یکی از اهداف وی معرفی نسبتاً بی‌غرضانه و صادقانه اسلام به غربیان بوده است. این نوع معرفی اسلام در غرب توسط کسانی صورت گرفته است که نیت ایشان اغلب آلوده به اغراض گوناگون بوده است، لکن لینگز هرچند که خود اصلاً یک محقق غربی است، مع‌هذا از دید یک مسلمان به اسلام نگریسته است، چه وی به اصول عقاید و احکام آن اعتقاد و ایمان کامل دارد. بنابراین غربی بودن او و مسلمانیش توأمماً مزیتی است که در کمتر نویسنده‌ای جمع می‌شود. به حکم غربی بودن، وی با زبان و روحیات و طرز تفکر اروپاییان و همچنین با چگونگی علاقه بعضی از آنان به امور معنوی کاملاً آشناست. و به حکم مسلمان بودنش، نسبت به تعالیم این دین مؤمن و باوفاست. بالتلیجه او بهتر از یک غربی غیر مسلمان و یا مسلمان غیر غربی می‌توانسته است اسلام را معرفی کند، و الحق که عملاً این موفقیت را در اثر او می‌توان مشاهده کرد. این خصوصیت موجب شده است که این کتاب برای کسانی که قصد معرفی و تبلیغ اسلام را در غرب دارند راهنمای قابل توجهی باشد. بسیاری از مبلغان مسلمان

غافلند از اینکه علاقه مردم مغرب زمین به اسلام امروزه بیشتر به جنبه‌های معنوی اسلام و بخصوص تصوف و عرفان است. اصولاً احکام ظاهری و دستورات صوری شرع وقتی بدون پشتوانه معنوی باشد نمی‌تواند مقبول کسانی افتد که فرهنگ اصلی ایشان مبتنی بر یک طریقت معنوی است. مسیحیت که دین اروپاییان و یکی از ارکان فرهنگ غربی است اساساً طریقتی معنوی است. البته انحرافات که در این دین پیدا شده است نمی‌تواند همه پیروان صادق آن را ارضاء کند و به همین دلیل تصوف و جنبه عرفانی اسلام که هم معنویت عرفان در آن هست و هم پاکی اسلام، دقیقاً می‌تواند پاسخگوی نیاز کسانی باشد که تشنه حقیقت و تعالیم آسمانی‌اند. این علاقه به عرفان و تصوف را ناشر کتاب نیز بخوبی دریافته بوده است و لذا در چاپ دوم این اثر کلمه «مسلمان» را در عنوان کتاب به «صوفی» تبدیل کرده و آن را قدسی صوفی در قرن بیستم (*A Sufi Saint of the Twentieth Century*) خوانده است.

در اینجا لازم است نکته‌ای را به خوانندگان فارسی زبان تذکر داد. مؤلف کتاب، مارتین لینگز، یکی از شاگردان و پیروان فریدهوف شووان است و خصوصیت بارز شووان نیز در معرفی اسلام و تصوف و عرفان تأکید وی بر جنبه‌های عقلی است. شووان معتقد است که برخلاف طریقت مسیحیت که مبتنی بر محبت و عشق به خداست، اسلام دارای طریقتی است که در آن معرفت عقلی (یا معرفت قلبی) بر عشق غلبه دارد، و البته این امر را وی امتیاز اسلام و تصوف اسلامی می‌داند. اگرچه وی با این قول، نمی‌خواهد وجود و اهمیت عشق را در تصوف انکار کند، لکن حتی این عشق را او در قالب معرفت و علم می‌بیند. البته نظر شووان در این خصوص قابل اعتناست، اما پذیرفتن برداشت وی برای کسانی که از دریچه اشعار پرسوز و گداز شعری نظیر عطار و مولوی و حافظ و یا کلمات بزرگانی چون بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر و احمد غزالی و فخرالدین عراقی به تصوف نگریسته‌اند، سخت دشوار است. به نظر این بنده از قرن ششم به بعد دو نوع تصوف در اسلام رشد کرده است: یکی مکتب خراسان و یا به طور کلی ایران و هند و پاکستان، و دیگر مکتب بغداد و سوریه و به طور کلی سرزمینهای عربی. ویژگی مکتب ایرانی تأکید است که به عشق شده است، البته نه صرفاً به عنوان حال یا تجربه و احساس روحی و نفسانی، چه عشق نزد کسانی چون بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر و احمد غزالی و عین‌القضات همدانی و فریدالدین عطار و روزهان بقلی و فخرالدین عراقی و جلال‌الدین مولوی به صورت یک نظام عرفانی و نظریه «مابعدالطبیعه» درآمده

است. در مقابل این مکتب، تصوف محیی‌الدین ابن‌عربی است که به هر حال نوعی «فلسفه» و تعقل فلسفی در آن دخالت دارد.

شووان و پیروان غربی او به تصوف بیشتر، و یا گاهی منحصراً، از دریچهٔ عرفان محیی‌الدین ابن‌عربی و تفکر و تعقل حکیمانهٔ او نگریسته‌اند، و لذا به زبان و حال تصوف عاشقانه چندان عنایتی نداشته‌اند. از اینجاست که در آثار ایشان از اصطلاحات عاشقانه که تار و پود تصوف فارسی را تشکیل می‌دهد خبری نیست. به جای اصطلاحاتی چون عاشق و معشوق و عشق و وصال و سوز و گداز و درد و فراق و هجران و می و باده و کرشمه و ناز معشوق و عجز و نیاز عاشق خواننده در آثار ایشان با اصطلاحات و تعبیرات کاملاً عقلی و تفکر انتزاعی روبه‌رو است. نگاهی به فصل دوم این کتاب و یا به مطالبی که مؤلف در تفسیر سخنان کوتاه شیخ در فصل دوازدهم نوشته است این حقیقت را بخوبی نمایان می‌سازد. و نیز چیزی که برای خوانندهٔ فارسی زبان دلچسب نیست این است که کتابی در تصوف بخواند که سطور آن خالی از اشعار لطیف و پرشور عاشقانه باشد. به هر تقدیر، با توجه به اینکه مخاطب این کتاب در اصل غربی بوده و نویسندهٔ آن نیز غربی است، بیش از این نمی‌توان انتظار داشت.

همان‌طور که اشاره شد، بیشتر مطالب این کتاب گزیده‌ای است از آثار شیخ العلوی که از زبان عربی به انگلیسی برگردانده شده. خوشبختانه این کتاب به زبان عربی نیز چاپ شده و لذا یافتن عبارات اصلی برای مترجم فارسی آسان بود. متن عربی کتاب توسط دکتر محمد اسماعیل الموفی فراهم شده و با نام الشیخ احمد العلوی، الصوفی المستغانمی الجزایری همراه با مقدمه‌ای کوتاه به قلم صلاح‌الدین منجد در سال ۱۹۷۳ در بیروت به چاپ رسیده است. ناگفته نماند که متن عربی با کتاب انگلیسی تفاوت‌هایی دارد. علاوه بر کاستیها و فزونیهایی که در سراسر کتاب وجود دارد، فصل دوازدهم (برگزیدهٔ کلمات قصار) بکلی محذوف است. صرف‌نظر از اینها، روی هم رفته متن عربی که در واقع بیشتر آن عین نوشته‌های شیخ احمد است برای ترجمهٔ کتاب به فارسی بسیار نافع بود و اگر این متن در دسترس نبود مسلماً ترجمهٔ فارسی کتاب بدین صورت در نمی‌آمد.

نصرالله پورجوادی

(تهران، ۶ خردادماه ۱۳۶۰)